

هفتاد و دومین غواص

خاطرات جانباز کریم مطهری
فرمانده گردان غواصی جعفر
طیار

حمید حسام

www.ketab.ir

هفتاد و دومین غواص

نویسنده: حمید حسام، انتشارات: شهید کاظمی، صفحه‌آرایی:
سیدمهدی حسینی، نوبت چاپ: نهم - زمستان ۱۴۰۲، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه،
شابک: ۹۹-۹۹-۶۶۰۹-۶۲۲-۹۷۸، قیمت: ۲۰۰،۰۰۰ تومان

تمامی حقوق برای نشر شهید کاظمی محفوظ است

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱،
تلفن: ۰۲۵-۳۳۵۵۱۸۱۸

سایمان پیام کوتاه: ۳۰۰۰۱۴۱۴۴۱ | www.manvaketab.ir

@nashreshahidkazemi

سرشناسه: حسام، حمید، ۱۳۴۰ - Hesam, Hamid | عنوان و نام پدیدآور: هفتاد و دومین غواص | خاطرات جانباز کریم مطهری
فرمانده گردان غواصی جعفر طیار / حمید حسام | مشخصات نشر: قم: انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۸ | مشخصات
ظاهری: ۵۵۲ ص، مصور، عکس: ۱۴/۵ x ۲۷/۵ س.م. | شابک: ۹۹-۹۹-۶۶۰۹-۶۲۲-۹۷۸ | وضعیت فهرست نویسی:
فایا | یادداشت: چاپ سوم: ۱۴۰۰ | یادداشت: چاپ چهارم: ۱۴۰۰ | عنوان دیگر: خاطرات جانباز کریم مطهری
فرمانده گردان غواصی جعفر طیار. | موضوع: مطهری، کریم، ۱۳۴۳ - | موضوع: جنگ ایران و عراق،
۱۳۴۷-۱۳۵۹ --- خاطرات | Iran-Iraq War | ۱۹۸۰-۱۹۸۸ --- Personal narratives | غواصان
-- ایران -- | خاطرات | Divers -- Iran -- | رده بندی کنگره: DSR1۶۲۹
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۶۳۲۲۷۹
| اطلاعات رکورد کتابشناسی: فایا

چرا این کتاب را نوشتم؟

یا غیاث من لا غیاث له
سه سال از پایان جنگ می‌گذشت که اولین کاروان راهیان نور را با کمک بازمانده‌های غواص از اسارت برگشته، به راه انداختیم و در شامگاه چهارم دی ماه سال ۱۳۷۰، یعنی شب سالگرد عملیات کربلای ۴ در نقطه‌رهایی ۷۲ غواص لشکر انصارالحسین جمع شدیم. آن شب به سنت شب‌های عملیات، زیارت عاشورا خواندیم و از عمق جان سوختیم و با هم دم گرفتیم:

ای از سفر برگشتگان کو شهیدان ما، کو شهیدان ما

کجا شدند غرق به خون دوستان شما، دوستان شما

و با چشمانی اشکبار رو به اروند خروشان نشستیم و از دهلیز دل‌های سوخته‌مان، نقبی به آن شب بی‌تکرار - که من لحظه لحظه‌اش را از پشت دوربین دیده‌بانی دیده بودم - زدیم. در ابتدا، علی شمسی‌پور - یکی از بازمانده‌ها - در سکوت حاشیه‌ا رووند برایمان «نی» زد. تا آن شب ندیده بودم که بچه‌های جنگ با ناله‌ی، گریه کنند. و بعد این سخنان را گفت که گویی تفسیر «نی‌نامه» بود:

«دوستان، جنگ توی آب با خشکی خیلی فرق داره. البته شما غواصید و همه استاد منید، ولی می‌خوام برای آیندگانی که شاید مخاطب این کلام باشند بگم که

به رزمنده وقتی می‌خواست توی خشکی بجنگه، اول لباس‌های قبارق می‌پوشید، بعد هر کسی بهترین سلاحی که دوست داشت، برمی‌داشت و وقتی می‌رفت پشت خاکریز، به کلاه کاسکت آهنی رو سرش می‌گذاشت تا از سر تیر و ترکش نخوره. آگه آتیش دشمن زیاد می‌شد، می‌رفت توی سنگر یا داخل یه چاله. آگه بوی گاز شیمیایی می‌آمد، ماسک می‌زد تا خفه نشه. اما یه غواص چی؟ لباسی غواصی که می‌پوشید، قدرت مانورش گرفته می‌شد. فقط اسلحه کلاش داشت. کلاه هم نداشت. سنگر و خاکریزی هم که نیست. بدن غواص تا گردن توی آبه. اما دشمن توی خشکیه، داخل کانال‌های بتونی جزیره ام‌الرصاص نشسته، عملیات هم لو رفته. انگشت دشمن روی ماشه‌س. اصلاً ضد هوایی دو لول ۲۳ میلیمتری که باهاش هواپیما رو می‌زنند، خوابانده روی آب لروند تا باهاش سر غواص‌ها رو بزنه... من می‌خوام بیرسم که این غواص ۱۹ ساله کجا باید پناه بگیره، جز پشت اراده و ایمان؟ سرش رو به کی بسپاره جز خدا؟

بچه‌ها یادتونه وقتی رفتیم توی آب، برای اینکه طغیان آب کسی رو نبیره، طنابی به طول هفتاد متر داشتیم و میج دست رو داخل حلقه طناب کرده بودیم. در حال فین‌زدن به سمت دشمن، یکباره از زمین و آسمان گلوله‌های سرخ بارید. اونا از تیرهای رسام استفاده می‌کردند که خودتون می‌دیدین. من بعضی مواقع دستم را از حلقه‌رها می‌کردم و به جلو عقب سر می‌زدم و دستورات فرمانده عزیزمان آقا کریم رو گوشزد می‌کردم. نزدیک ساحل دشمن حرکت بچه‌ها کمی کندتر شد. به خیال خودم گفتم خب شب عملیات. شاید ترس به بچه‌ها غلبه کرده باشه. هی می‌گفتم بچه‌ها، آقا کریم می‌گه سریعتر فین بزنید. اما وقتی خط رو شکستیم، زیر نور منورها دیدم که کندی حرکت ما بخاطر اینه که چند نفر از سرشان تیر خوردند، اما یه آخ هم نگفتند؛ حتی یه آخ. من الان بعد از این همه سال، دارم می‌سوزم و ضجه می‌زنم، اما نمی‌دونم اونا چطور سوختند و دم بر نیاوردند.

بچه‌ها، ای بازمانده‌های غواص‌های کربلای ۴. من و شما چطور به تاریخ و نسل‌هایی که نمی‌بینیم بگیم که امیر طلایی وسط آب، تیر کلاش خورد توی سرش،

اما صداش در نیامد و تالب کانال آمد؟ چه جور بگیم که «فین» قدرت الله نجفی توی آب رها شد، اما آمد و نخواست برگردد. کی باور می‌کنه که وقتی چسبیدیم به کانال دشمن، عمادی توی تاریکی با تن مجروح خوابید روی میلگردهای تیز خورشیدی و گفت از روی من رد شین. یادمان نرفته که وقتی خط رو شکستیم، محمدرضا عراقچیان آمد که الله اکبر بگه، با تیر زدند توی دهانش. مگه از یادها می‌ره سیمای مهتابی مسعود مرادی، وقتی تا آخرین فشنگ جنگید و آخرش بعضی‌ها با سیم گیوتین خفه‌اش کردند. مگه می‌شه فراموش کرد دو قلوهای شهید غواصی محمدزاده رو که برای هم پیشانی‌بند یا قاسم بن الحسن می‌بستند. خدایا بحق شهدا ما را به دوستان شهیدمان برسان.»

سر انجام، روح بی قرار علی شمسی‌پور پس از سه دهه دلتنگی، در بهار ۱۳۹۵، هنگام تفحص شهدا در ارتفاع کانی مانگا، میهمان مین والمری شد و به قرار و آرامش رسید. او سفارش کرد که روی سنگ مزارش بنویسیم؛ دلتنگ شهدای غواص کربلای ۴.



غیر از علی شمسی‌پور، سه نفر دیگر - علی منطقی، سید حسین معصوم‌زاده، کریم مطهری - هم توانسته بودند بعد از شکسته شدن خط دشمن به این سوی آب خرمشهر بیایند.

علی منطقی که سرفه‌هایش طعم گاز خردل گرفته بود، بلندگو را گرفت و گفت:

«شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

ما خط رو به طول ۳ کیلومتر شکستیم، اما چون غواص‌های سایر لشکرها الحاق نکردند، محاصره شدیم. من و سید حسین معصوم‌زاده به معاون گردان - حاج محسن جام‌بزرگ - که خودش مجروح توی باتلاق اروند افتاده بود، گفتیم: چه کار کنیم؟ حاج محسن گفت: برید حاج کریم رو ببرید اونور آب. من و سید هر دو مجروح بودیم و از طرفی نمی‌خواستیم برگردیم و فکر می‌کردیم آقا کریم شهید شده، چون کنار

حاج محسن افتاده بود. حتی دیدیم که حاج محسن بیخ گوشش شهادتین خواند، اما به نظر می‌رسید که هنوز زنده است.

یک جفت فین از پای یک شهید درآوردیم و کردیم توی پای آقا کریم و زیر رگبار گلوله مستقیم عراقی‌ها افتادیم توی آب. اروند تا شناکانان خودمان را به خرمشهر برسانیم.»

سال ۱۳۷۴، سینه پر از درد و نفس‌های خردلی علی منطقی به شماره افتاد و در بیمارستان شریعتی تهران خاموش شد.



بازمانده سوم - سید حسین معصوم‌زاده - بود که همیشه به جای خاطره خنده تحویل بچه‌ها می‌داد. آن شب بدون اینکه بلندگو را بگیرد، از میان جمع گفت: «پدرمان درآمد تا حاج کریم رو با دو متر قد و گلوی پاره و گردن سوراخ شده‌اش، آوردیم این ور آب.»

حالا همه نگاه‌ها به آخرین بازمانده بود؛ به هفتاد و دومین غواص.



کریم مطهری را از سال‌های آغاز تاسیس اطلاعات و عملیات در قصر شیرین دیده بودم. قد رشیدش او را همیشه توی چشم می‌آورد. کریم مطهری همبازی نوجوانی، همکلاس دبیرستانی و هم‌رزم هم‌اره متصل به علی چیت‌سازیان در اطلاعات عملیات بود که از سال‌های میانی جنگ به پیشنهاد علی آقا، گردان غواصی لشکر را تاسیس کرد.

و من - راقم این سطور - سخت تشنه شنیدن روایت کریم مطهری از رزم عاشورایی کربلای ۴ بودم. همان شبی که او ۷۱ غواص را از جمع گردان ۱۷۵ نفری‌اش داخل آب برد و خودش جلوتر از بقیه سینه اروند را شکافت و به ساحل دشمن رسید، تا جایی که حنجره‌اش با گلوله دشمن شکافته شد. آن گلوله داغ هنوز روی تکلم او تاثیر گذاشته بود، اما دلنشین و عاشقانه حرف می‌زد. آن شب فقط یادی از علی چیت‌سازیان کرد و گفت: «وقتی می‌خواستیم داخل آب برویم، علی آقا لب نیزارها گفت: کریم! آگه به گرداب برخوردی، آب وحشی اروند رود را به فاطمه زهرا قسم بده.»

همین جمله کافی بود که بغضش بشکند و اشک همه را درآورد و من جرقه نگارش کتاب «غواص ها بوی نعنا می دهند» در ذهنم زده شود. همان سال ها خط شکنی کردم و اولین کتاب را - هر چند مختصر - از رزم کربلای ۴ نوشتم.



۲۷ سال بعد از آن سفر راهیان نور، دوباره زخم کهنه کربلای ۴ از دل اندیشه های سیاست زده و دور از حقیقت «احدی الحسنین» سر باز کرد و سخنانی از کربلای ۴ و لو رفتن عملیات و کوتاهی فرماندهان و... در فضای رسانه ای کشور زده شد که دل سوخته خانواده شهدای غواص و بازماندگان غواص و قاطبه ی رزمندگان را بیش از داغ فراق فرزندان و همزمانشان سوزاند.

سال ۱۳۹۷ بر آن شدم که حدیث ناگفته علمدار رشید و فرمانده زخمدار گردان غواصی جعفر طیار را کامل بشنوم و برای نسل هایی که نمی بینم به امانت بگذارم. روایت کریم مطهری از دوران کودکی اش تا پیروزی انقلاب و آغاز جنگ و حضور جانانه و عاشقانه در همجواری نیمه گمشده اش، علی چیت سازیان تا رزم های آبی را طی ۲ سال شنیدم و گاه بالبخند و گاه با اشک نگاشتم. او هم مثل همه درس آموزان «مکتب گم یادان» نخواست متکلم وحده این ماجرا باشد و با ۱۶ نفر از غواصان آزاده که از بند اسارت بازگشته بودند، حلقه ای آراستیم که میاندار این گود متلاطم خود او بود و به ضرباهنگ حنجره پاره او، حدیث حماسه و غیرت و مظلومیت غواصان را بازخوانی کردیم تا سرانجام شیرازه این کتاب با رعایت امانت و وسواس در اتقان، با ختام کلمات پر شور هفتاد و دومین غواص بسته شد.

حمید حسام، دی ماه ۱۳۹۸، همدان

۱. قل هل تریضون بنا الا احدی الحسنین - ای پیامبر! به آنان {دشمنان} بگو آیا غیر از این دو نیک فرجامی (پیروزی یا شهادت) به ما می رسد. سوره توبه، آیه ۵۲